

## سلاح خانه شماره چند؟

گفتارهای سینما و ادبیات درباره بمب اتم

اما لزوم ساخت سلاح هسته‌ای امروز پس از تجربه جنگ دوازده روزه برای برخی موجه گشته‌است. در مقابل، برخی دیگر بر این عقیده‌اند که سلاح اتمی چه در مرحله ساخت و چه در به کارگیری اخلاقی نیست و ملاحظات شرع نیز بر این ایده صخه می‌گذارد. گروه سومی نیز وجود دارند که با تاکید بر مواضع ضد جنگ، شروع هر اقدامی را که به تنش منجر شود را باطل می‌دانند.

مرور آثار ادبی و سینمایی درباره بمب اتم به ما کمک می‌کند تا با خوانش موقعیت دراماتیک از وضعیت انسانی که در موضع انتخاب میان دستیابی به ابزار بازدارنده و تن دادن به قیود اخلاقی جنگی است، مسئله امروز را بهتر فهم کنیم. دیدن و خواندن این آثار برای ما روشن می‌کند ادبیات متجاوز چگونه است و الفبای جنگ و مقاومت در چه قابی زیباتر است. آنها می‌گویند که قدرت‌ها همیشه بر مسند خود باقی نمی‌مانند حتی اگر صاحب آن صدای رادیویی باشند و آتش‌ها همیشه خاموش نمی‌شوند حتی اگر هفتاد سال از افروختن گذشته باشد.

ادبیات و سینما با تجربه‌نگاری مواجهه انسان با بمب سعی کرد از باب فلسفی به این سوال‌ها پاسخ دهد. برخی از آثار با پررنگ کردن رنج انسان پس از انفجار، به تبعات نفرت‌انگیز جنگ پرداختند. ملاحظات اخلاقی و تکیه بر روایت قربانیان در این آثار بیشتر به چشم می‌خورد. در این آثار، جنگ به هر نحوی مضموم و محکوم است حتی اگر به شکل مقاومت در میان واژگان جنگ باشد. برخی از فیلم‌ها و کتابها نقش قدرت را در رفتار سیری ناپذیر انسان در غلبه و نابودی علیه یکدیگر نقد کردند و با این‌که مسئله در طرح کلان سیاسی رسم کردند اما باز هم موضعی روشن در قبال متجاوز نساختند. در آثار کمتری می‌توان ردیای رویکرد انتقادی علیه ابرقدرت هسته‌ای و موضعی روشن در مسئله عدالت را جستجو کرد.

مسئله جنگ هسته‌ای امروز در ایران نیز برای ما تبدیل به موضوعی تازه شده. با این‌که قریب به بیست سال است از دستیابی صنعت هسته‌ای ایران به فناوری چرخه کامل غنی سازی اورانیوم می‌گذرد،

سرمقاله

## آتشی که خاموش نشد!

بیش از هفت دهه از زمانی که انسان اندیشید با آتشی بزرگ می‌تواند به تمام آتش‌ها پایان دهد می‌گذرد. ترومن رییس جمهور وقت آمریکا بعد از بمباران شهر هیروشیما با افتخار از انفجار آن آتش سخن گفت و اشاره کرد: «آن‌ها تاوان بسیار سنگینی پس دادند و البته کار ما هنوز تمام نشده» و در انتهای پیام رادیویی‌اش بعد از این‌که سینه‌اش را سپر کرد، گفت: «این یک بمب اتم بود!»

چیزی که آن‌ها از آن آتش بزرگ می‌خواستند به ظاهر محقق شد. جنگ جهانی خاتمه یافت. اما آیا می‌توان گفت که همه جنگ‌ها تمام شد؟ آیا می‌توان ادعا کرد تمام دنیا از دارنده آن آتش بزرگ هراس در دل نگه داشتند و دیگر صدایی بالاتر از آن پیام رادیویی شنیده نشد؟ و یک سوال مهم دیگر، آیا هنوز هم ابر قدرت شدن از مسیر داشتن آن آتش بزرگ می‌گذرد؟



## در قلعه‌ای پس از پایان جهان

قلعه مالویل و تقای بشر برای بقا

کتابت زیست  
نادر سهرابی

قصه رمان قلعه مالویل از آن‌جا آغاز می‌شود که توما و امانوئل دوربین به دست بر فراز قلعه ایستاده‌اند و دارند با احوالی نذار و ملتعب و وحشت‌زده زمین‌های سوخته اطراف قلعه را نگاه می‌کنند. بمب اتم همه‌چیز را نابود کرده است. مردم همگی مرده‌اند و شخصیت‌های قصه، تنها به لطف حضور تصادفی در سرداب قلعه ای، زنده مانده‌اند. پرنده‌ها افتاده‌اند، روی زمین و تا چشم کار می‌کند همه ساختمان‌ها سوخته‌اند. تمام افرادی که در قلعه بوده‌اند دیگر هیچ خانواده‌ای ندارند، در اینجا توکا به امانوئل پیشنهاد می‌دهد که از آن بالا خود را به پایین پرت کنند چراکه ادامه زندگی دیگر ممکن نیست. اما امانوئل می‌گوید نه. آن‌ها به سرداب بر می‌گردند و تلاش می‌کنند تمام امکاناتی که برای زنده ماندن در اختیارشان مانده احیا کنند و در قلعه زندگی بسازند. رمان بمب اتم را با ظرافت از بستر تاریخی سیاسی خود خارج می‌کند و می‌گوید ببینید چقدر بد است و تلاش برای زندگی چطور سرانجام می‌تواند در مقابل ویرانی‌های بمب اتم بایستد و انسان را نجات بدهد. اما آیا قدرت زندگی یک قدرت سیاسی است؟

جنگیدن، نه به معنای غصب و خشونت‌ورزی بلکه به معنای مبارزه کردن، نحوی از سیاست‌ورزی است. فرماندهان نظامی طرح و نقشه می‌ریزند، اما در بمب اتم طرح و نقشه‌ای نیست، همه‌چیز خاکستری می‌شود و همه‌کس می‌میرد. آری بمب اتم هم آن‌جا که توسط آمریکا در ژاپن استفاده شد و جنگ را متوقف کرد و هم آن‌جا که به عنوان یک دارایی تسلیحاتی بین قدرت‌های بزرگ، تعادل ایجاد می‌کند تا جنگ جهانی دیگری آذم‌ها را به خاک و خون نکشد، در مقابل جنگ است اما از راه متوقف کردن زندگی و سیاست، کشوری که قدرت‌ش را از این طریق به دست آورده باشد، دیگر چگونه می‌تواند طرحی برای مجاهدت انسان و ساختن یک گفتار تمدنی داشته باشد.

سیاست عین زندگی است. دقیقاً همان شیوه‌هایی که امانوئل، مسونیه، کالن، پسو و توما برای کنار آمدن با یکدیگر و ادامه دادن زندگی جمعی به کار می‌بندند. لابی کردن، گفتگو کردن، سنجش امکانات زیستی، جنگیدن، حذف کردن دیگری و غیره، همگی دقیقاً همان چیزهایی هستند که در ذهن امانوئل وقتی از خودکشی به خاطر فاجعه سرباز می‌زنند، جذابیت‌های زندگی را می‌سازد و به کمال رسیدن انسان را به ما نوید می‌دهد. کشوری که بمب اتم را می‌زند بسیار مرده‌تر است از کشوری که با آن بمب به تللی از خاک تبدیل است، چراکه احتمالاً دیگری برای مبارزه و رشد در چته ندارد. اما امانوئل و دوستانش در قلعه مالویل و نمونه معاصر و واقعی آن‌ها مردمان غزه، هنوز مبارزهای دارند. گاهی این مبارزه مثل آن‌چه حماس انجام داد، شکل جنگ می‌گیرد اما نباید فراموش کنیم که کماکان مبارزه است. این مبارزه با آب آوردن از کیلومترها دورتر و غذا پختن با حداقل‌های رستنی و جشن تولد گرفتن و سوادآموزی به کودکان، زیر خرابه‌ها و آوارها تفاوتی ندارد. همه‌اش همان مبارزه است. کسی که مبارزه‌ای دارد، یعنی هنوز سخنی در سر و شوق و برنامه‌ای برای زندگی در سر دارد. قلعه مالویل اگرچه می‌خواهد مثل بسیاری رمان‌های ضد جنگ دیگر جنگ را داخل قدر مطلق مقابل زندگی بگذارد اما همان‌جا که مقدمه‌اش برای بستر سیاسی و تاریخی آن جنگ و آن بمب اتم را از قصه خود حذف می‌کند، دانسته یا ندانسته کار مهم‌تری می‌کند و آن اینکه قدرت حاصل از داشتن و استفاده کردن از بمب اتم رو به‌کل از موضوعیت می‌اندازد. امانوئل و دوستانش نمی‌پرسند که خب حالا که بمب اتم به کار رفته، چه کسی برنده یا بازنده شده است.

و واقعیت این است که همه می‌توانند این سؤال را از خود بپرسند، اینکه چنین قدرتی را می‌خواهند یا نه. اینکه اساساً در این جهان فقط می‌خواهند زنده بمانند یا می‌خواهند به نحوی زنده بمانند، به نحوی که خود تأسیس کرده‌اند. آیا این نحو برایشان ضروری و حیثیتی است؟ آیا می‌خوانند این نحو را پایه قدرت خود قرار دهند یا نه همین‌که زنده و برقرار باقی بمانند برایشان کافی است؟

جنایت هیروشیما هیچ‌گاه به سکون نخواهد رسید، این تصاویر در عین این‌که به ظاهر زیبا به نظر می‌رسند، اما در فرم، غیرواقعی و جعلی است و تنها دستمایه‌ای با رنگ و لعاب ضد جنگ است برای آنکه دامن قهرمان فیلم را از خون بی‌گناهان مبرا کند. این تلاش فیلمساز جایی به اوج می‌رسد که تمام مسئولیت را یک‌جا متوجه سیاستمداران وقت آمریکا می‌کند و توپ جنایت را محکم در زمین قدرت و سیاست می‌اندازد. اینجاست که دوگانه علم و سیاست هم‌زمان با دوگانه ساخت بمب و به کارگیری آن شکل می‌گیرد.

نولان با استفاده از رنگ سیاه‌وسفید در صحنه‌های روایی داستان از نظراگاه استراوس، رییس کمیسیون انرژی اتمی آمریکا، پشت صحنه سیاست را کثیف و غیرانسانی نمایش می‌دهد و با امتداد این روایت سعی می‌کند بی‌گانه‌ی شخصیت اصلی خود را ضربه دهد. در جای دیگر از فیلم نیز اینپایه‌ها را همکار خود درباره ساخت بمب هیدروژنی به اختلاف می‌خورند، چالشی که سعی دارد چهره صلح‌طلب اینپایه‌ها را بیشتر به نمایش بگذارد و هیچ‌گاه به این سوال پاسخ نمی‌دهد که بر چه مبنایی بمب اتم توجیه می‌شود و بمب هیدروژنی نه.

همه این خطوط روایی تلاش می‌کنند اینپایه‌ها را تیم صلح طلبان جای دهند، آنهایی که میان ساخت سلاح و استفاده از آن فاصله‌گذاری می‌کردند و خواهان قدرت یافتن آمریکا با ابزارهای بازدارنده علمی بودند، اما این صلح‌خواهی در نهایت تصویر اینپایه‌ها را از یک دانشمند عملگرا و نابغه به یک ایزه دست‌او‌بر سیاست تقلیل می‌دهد، صحنه انتهایی فیلم کنار دریاچه و در گفتگو با انیشین بر این موقعیت دلالت دارد که هر دو دانشمند منزوی و پیوچ شده‌اند، این پایان‌بندی گرچه بر عاقبت پرمته داستان انطباق دارد، اما پایانی ضعیف برای قهرمان داستان است. پایانی که به بیای نشان دادن قهرمان در الگوی قربانی متغفل، از مخاطب طلب‌شفقت می‌کند.



## علم بهتر است یا سیاست؟

فیلم‌زیست  
مریم شونیدی

خوانشی بر دوگانه‌های فیلم اینپایه‌ها

«پرمته آتش را از خدایان دزدید و به انسان‌ها داد، به همین دلیل به یک سنگ زنجیر و تاابد شکنجه شد»

این جمله که از متون روایت اسطوره‌های یونان است در ابتدای فیلم اینپایه‌ها اولین و مهم‌ترین ضربه را می‌زند. تلفیق تصویر و آتش و کپشن، روی صورت قهرمان فیلم تا حد زیادی رویکرد فیلمساز را در قبال این زندگی‌نامه هویدا می‌کند. قرار است شاهد یک تراژدی از سرنوشت شخصیتی باشیم که خیرخواه بوده، اما با او به ناحق رفتار شد؟

اصطلاح «پرمته آمریکایی» شاید ظریف‌ترین و زیرکانه ترین لقبی بود که می‌توانستند به پدر بمب اتم اطلاق کنند. نولان با استفاده از این ترکیب و محور قرار دادن آن تا انتهای فیلم دوگانه‌های خود را می‌سازد و کشمکش‌های روایی را بر آن استوار می‌کند. دوگانه‌های خدمت-عقوبت، علم-سیاست، گذشته-آینده و از همه مهم‌تر دوگانه ساخت-استفاده از بمب، همه با ظرفیت روایی داستان پرمته نولان با استفاده از این ترکیب و محور قرار دادن آن نیز از قبل آن زاینده و تفسیر می‌شود. همه این دوگانه‌ها در طول داستان قوت می‌گیرند و شخصیت‌های لازم را برای خود تعریف می‌کنند. اما نکته مهم‌تر آن‌که همه سوییهای روایت در خدمت یک ابرروایت قرار می‌گیرند و آن مسئولیت‌زدایی از جنایت تاریخی است. نولان دوربین خود را ملزم شخصیت رابرت اینپایه‌ها می‌کند و از دریچه نگاه او به ماجرا می‌نگرد. از این نقطه‌نظر تمام مسائلی که در چارچوب علم برای دستیابی آمریکا به فناوری بمب اتم شناسانده می‌شود توجیه است. چراکه اینپایه‌ها به عنوان یک دانشمند هسته‌ای وظیفه خود را برای ساخت این سلاح انجام داده است و بنابر روایت فیلم، مسئولیتی در قبال آتش افروزی سیاستمداران نداشته. این مسئولیت زداپی در نیمه دوم فیلم بیشتر قوت می‌گیرد. پس از انجام موفق آزمایش بمب تریتیتی، شرایط رفته رفته برای رابرت سخت‌تر می‌شود. او تا روز بمباران هیروشیما از تصمیمات سیاسی مقامات آمریکایی بی‌خبر می‌ماند و پس از شنیدن خبر بمباران هم ناراحت و نگران می‌شود. در صحنه‌ای که اینپایه‌ها برای جمعی از مردم سخنرانی می‌کند، در فضایی فراواقعی تصویر مردم خود را در وضعیت بعد از انفجار هسته‌ای تصور می‌کند. گویی که انفجارهای پس از آزمایش موفق بمب، متزلزل شده و جای خود را به احساس لغزش در زمین ناآرامی می‌دهند که دیگر بعد از



صادق وفايي

## رئيس جمهور در سايه امريكا ؛ پشت راز بمب اتم ايستاده بود



جماعت کتابخوان ایرانی احتمالاً اسم لوئیس مارشالگو را نشنیده‌اند؛ نویسنده‌ای مجارستانی که ۱۳ سال بعد از جنگ جهانی دوم کتابی نوشت و این نوشتن از نظر حکومت جهانی یهود عقوبت سنگینی داشت. کتاب توسط باشگاه مسیحیان به‌صورت مخفی چاپ شد. بعد از چاپ هم بایکوت شد. اما همان‌طور که چاپش در مجارستان و اروپا ممنوع و مخفی بود، وقتی ترجمه‌اش سال ۱۳۷۷ در ایران چاپ شد، تا ۱۴ سال بعد خبری از نسخه‌هایش در بازار نبود. الان هم اگر بخواهید نمی‌توانید پیدایش کنید.

مارشالگو می‌گوید تمام هرج‌ومرج و تقسیم‌بندی‌های آن‌روز دنیا خط‌کشی بین آلمان و تبدیلیش به شرقی و غربی یا کره شمالی و جنوبی و یا چین و هندوچین و ترپست، تحت فرمان و خواسته یک اراده آهنین واحد قرار دارد که مطابق منافع رهبران یک‌قوم ۱۵ میلیون نفری است و می‌توان آن‌ها را پشت درهای محکم و حفاظت‌شده کاپیتالیسم جهان و یا دیوارهای ضخیم کرملین پیدا کرد. با معرفی صریح این‌قوم یا گروه ۱۵ میلیونی که یهودیان نام دارند، مارشالگو می‌گوید اساتید آدمکش‌های داخل پلیس مخفی کمونیست‌ها و در عین حال در سازمان ملل متحد هم مشغول به محکوم کردن قاتلان ملت‌ها هستند.

حقایق زیادی در «فاتحین جهانی» هست که یا به فراموشی سپرده یا کم‌رنگ شده‌اند؛ مثل این که نازی و نژادپرست واقعی، یهودیان هستند نه آلمانی‌های جنگ جهانی اول و دوم؛ یا این که آمریکا هم مثل باقی ممالک دنیا توسط یهودی‌ها تصرف شد و امروز نخ کنترل و هدایتش دست آن‌هاست. اما یکی از این حقایق مهم درباره بمب اتمی است که به‌ظاهر به جنگ جهانی دوم و حضور ژاپن در آن پایان داد، در حالی‌که در واقع، جنگ تمام شده بود و نیازی به استفاده از بمب برای پایان دادن به آن نبود.

بمباران اتمی دو شهر هیروشیما و ناگازاکی ژاپن توسط آمریکا و به‌طور دقیق‌تر توسط یهود بین‌الملل، اتفاقی شبیه بمباران‌های اشیاعی برلین در روزهای پایانی جنگ جهانی دوم بود. به‌واقع برلین طوری بمباران شد که ساختمان‌هایش یا خاک یکسان شدند و شبیه بمباران هم بمباران اشیاعی یا فرشی نام گرفت چون بمب‌ها طوری سطح زمین را پر می‌کردند که جای خالی برای فرود بمب دیگری باقی نمی‌ماند و هرچه روی سطح بود، به‌قول معروف صاف می‌شد و دیگر فراز و فرودی نداشت. هری ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا هم به‌سرعت با دروغی به این ترتیب که هیروشیما مرکزی نظامی بود و با بمباران اتمی‌اش، جلوی آسیب‌زدن به غیرنظامی‌ها گرفته شد، مساله را برای آمریکایی‌ها و افکار عمومی همیشه گوش‌درازشان ماست مالی کرد.

با برگشت به کتاب «فاتحین جهانی»، این کتاب فصلی با عنوان «یهودیان و بمب اتمی» که در آن درباره جنگ مخفی یهودیان شرق و غرب برای به‌دست‌آوردن بمب اتمی صحبت می‌شود. نویسنده مورد اشاره این‌تذکر را می‌دهد که مناسب‌ترین موقعیت برای فتح جهان، این بود که آن را به دو نیم‌کره تقسیم کنند که هر دو اسلحه اتمی داشته باشند و پیوسته یکدیگر را تهدید کنند. اما در جنگ سرد، هر دو قطب ظاهری نظام سرمایه‌داری و کمونیسم، در یک رقابت واقعی برای به‌دست‌آوردن بمب اتمی بودند. فرمول ساخت بمب اتمی از مراحل تحقیقات اولیه به دست جامعه یهودیان افتاده بود. ورود آلبرت اینشتین به آمریکا توسط رسانه‌ها، فرار از دست نازی‌های نژادپرست و ضدیهود عنوان شد. انیشتین اطلاعات کامل تئوری پروفسور اوتو هان را در اختیار داشت. یک تیم مرموز هم از چهره‌های تحت حمایت انیشتین تشکیل شد که همگی یهودی بودند و یک یهودی آلمانی به‌نام ابراهیم هرمنس کنارشان قرار گرفت. کارفرمایان این گروه، یکسود اساسی و کلان در ساخت بمب می‌دیدند و تکمیلش را هم یکی از ماموریت‌های قوم یهود می‌دانستند.

«انفجار اتمی یک دانش نوعاً یهودی است.» این جمله را در کتاب «فاتحین جهانی» می‌خوانیم و مارشالگو در ادامه آن می‌گوید وجود این ابزار فشار در دست قوم یهود، باعث می‌شد ملت‌هایی که مطیع خواسته‌های قوم یهود نبودند، به‌سادگی حذف شوند. از آن طرف، در حالی‌که در آمریکا، میزبان حلقه دانشمندان یهودی بود و محفل گرمشان را برای ساخت بمب اتم گرم‌تر می‌کرد، پروفیسوری ایتالیایی به‌نام پونته کوروو که از قضا او هم یهودی بود، ریاست تحقیقات اتمی شوروی را به عهده گرفته و دانشمندان پرودنده‌های آلمانی زیر دستش مشغول بودند. سلیمان آبراهاموویچ ربیاح یهودی کمپرسر عالی اتمی پلیس مخفی شوروی، هم بر کارشان نظارت می‌کرد.

در زمینه تولید بمب اتمی در آمریکا، نمایندگان کوهن لوئ (بانکداران بین‌المللی) مهم‌ترین نقش را بازی کردند؛ یعنی همان سرمایه‌داران بزرگ غربی که هزینه انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه را تأمین کرده بودند و ارتباط نبرودمی با تروتسکی داشتند. آن‌ها زحمت پنهان‌کردن احساسات خود را نسبت به جامعه یهود شرقی بر خود هموار نمی‌کردند. انیشتین هم هرگز انکار نکرد یک دموکرات شیفته شوروی است. جان زنگین از اعضای کنگره آمریکا رسماً انیشتین را به داشتن رابطه با بلشویک‌ها متهم می‌کرد. پس نباید از شهادت جورج ریسی جوردن افسر ارشد بلندپایه نیروی هوایی آمریکا، متعجب شد که گفت از همان حدود سال ۱۹۴۳ میلادی به بعد، دست‌های مرموزی مواد خام، تجهیزات و اسرار مربوط به تولید بمب اتمی را در اختیار روسیه شوروی گذاشتند و این کار را پیوسته ادامه دادند. در جریان تحقیقات مربوط به جاسوسی رادار و بمب اتمی، یعنی در بحرانی‌ترین ساعات جنگ جهانی دوم که با جاسوسی اتمی مرتبط بود، ۲۶ پرونده از ۵۷ پرونده کاملاً سری مربوط به شرکت آمریکایی سیگنال مانموت که ناپدید شده بودند، در آلمان شرقی پیدا شدند. تمام دانشمندان هم که در جریان این تحقیقات، مظنون شدند، به قول لوئیس مارشالگو به نژاد فاتحین جهانی تعلق داشتند.

مارشالگو در مباحث مربوط به رسیدن آمریکا به بمب اتمی که بر فراز دوشهر ژاپنی متفجر شد، یک‌اسم مهم می‌تزد؛ اسم یکیهودی. او می‌گوید پشت این جریان، برنارد باروخ رئیس جمهور غیررسمی آمریکا ایستاده است؛ باروخ کنترل ۳۵۱ شاخه از مهم‌ترین شاخه‌های صنعت آمریکا و همچنین دوسوم کل مواد خام مصرفی جهان را در دست داشت و هرچه در توان داشت تا اختیار بمب اتمی را از دست رئیس جمهور آمریکا و ارتش این کشور خارج کند. او با ابراز احساس فراوان اعلام می‌کرد بمب اتمی به‌عنوان سرمایه قومی و ملی، وسیله‌ای است که باید به‌واسطه آن قدرت فراملیتی قوم یهود را در سراسر عالم برقرار کرد. کنگره آمریکا تحت فشار باروخ با تصویب لایحه‌ای، کنترل بمب اتم و راز تولید آن را از دست رئیس جمهوری و ارتش خارج کرد و به‌دست تشکیلاتی به نام کمپسیون انرژی اتمی آمریکا سپرد. وقتی همه‌چیز به‌دقت برنامه‌ریزی و آماده شده بود، اعضای کمپسیون انرژی اتمی آمریکا منصوب شدند که از بین ۵ نفر عضو اولیه، ۳ نفر یهودی بودند!



کتاب

## داستان شهری که زیر بمب‌ها مدفون شد.

«سلاخ‌خانه شماره پنج» روایتی است که مرز میان واقعیت و خیال را در هم می‌شکند و جنگ را نه از دید قهرمانان، بلکه از منظر قربانیانش می‌نگرد. داستان، در جهانی آشفته و پر از پوچی، سرگذشت بیلی پلگریم را دنبال می‌کند؛ سربازی آمریکایی که در جنگ جهانی دوم اسیر آلمانی‌ها می‌شود و پس از بمباران ویرانگر درسدن، در زمان و مکان سرگردان می‌گردد. روایت گسسته، طنز تلخ و ساختار ضرویایی اثر، چهره‌ای تازه از ادبیات ضدجنگ ارائه می‌دهد؛ جایی که مرگ، سرنوشت و انسانیت در هم تنیده‌اند. کتاب با نگاهی فلسفی و گاه طنزآلود، پرسشی بنیادین را مطرح می‌کند: آیا انسان در جهانی پر از تکرار و خشونت، اختیار دارد؟ «سلاخ‌خانه شماره پنج» نه صرفاً داستانی درباره جنگ، بلکه تاملی درباره ماهیت زندگی، حافظه و جنون بشری است؛ اثری که هنوز پس از دهه‌ها، به‌طرزی دردناک و صادقانه از واقعیتی سخن می‌گوید که هرگز کهنه نمی‌شود.

فیلم

## سودای پوچ، کابوس بزرگ!

«دکتر استرنجلاو» طنزی سیاه و درخشان است که جهان جنگ سرد را به صحنه‌ای از جنون، ترس و بلاهت سیاسی بدل می‌کند. فیلم با موقعیتی کابوس‌وار آغاز می‌شود؛ یک ژنرال آمریکایی به‌طور خودسرانه فرمان حمله هسته‌ای به شوروی را صادر می‌کند و جهان در آستانه نابودی قرار می‌گیرد. در ادامه، اتاق‌های تصمیم‌گیری قدرت به عرصه نمایش پوچی منطق نظامی و سیاسی تبدیل می‌شوند، جایی که انسان‌ها در برابر ماشینیه که خود ساخته‌اند، ناتوان و درمانده جلوه می‌کنند. ترکیب طنز گزنده، دیالوگ‌های هوشمندانه و کاریکاتورشدن چهره‌های قدرت، تصویری هولناک اما خنده‌دار از واقعیت می‌سازد؛ واقعیتی که جفاصلای اندک با فاجعه دارد. «دکتر استرنجلاو» نه تنها نقدی تیز بر مسابقه تسلیحاتی و سیاستمداران دوران جنگ سرد است، بلکه هشدار جاودانه‌ای درباره خطر خودویرانگری بشر در عصر تکنولوژی و ایدئولوژی است؛ فیلمی که خنده را به کابوس بدل می‌کند.

کتاب

## علمی که بشر را نابود می‌کند!

«گهواره گربه» تصویری هجوآمیز، سیاه و هوشمندانه از جهان مدرن است؛ روایتی که علم، مذهب و سیاست را در هم می‌آمیزد تا پوچی نظام‌های فکری انسان معاصر را آشکار کند. داستان با جست‌وجوی نویسنده‌ای برای نوشتن درباره یکی از سازندگان بمب اتم آغاز می‌شود، اما مسیر روایت به سرنوشتی خیالی و دورافتاده می‌رسد؛ جایی که علمی خطرناک به نام «ایخ-نه» می‌تواند در یک لحظه حیات روی زمین را نابود کند. طنز گزنده، ساختار چندلایه و گفت‌وگوهای فلسفی اثر، نگاهی تند و تیز به غرور بشر دارد که خود را خالق می‌پندارد، اما در نهایت به نابودی خویش نزدیک‌تر می‌شود. «گهواره گربه» با زبان ساده اما اندیشه‌ای عمیق، مرز میان ایمان و علم را به چالش می‌کشد و جهانی را به تصویر می‌کشد که در آن تنوع و بلاهت از یک سرچشمه می‌جوشند؛ روایتی هولناک و در عین حال خنده‌دار از بشر و بی‌مسئولیتی ابدی‌اش در برابر نادانی.

فیلم

## عشق، امید، بقا... مرگ!

«مدفن کرم‌های شب‌تاب» روایتی دلغراش، شاعرانه و عمیق از ویرانی جنگ و معصومیت از دست‌رفته است. داستان، سرگذشت دو کودک ژاپنی را دنبال می‌کند که پس از بمباران و فروپاشی زندگی‌شان، در جهانی بی‌رحم و گرسنه، برای بقا تلاش می‌کنند. در پس‌زمینه ویرانی و خاکستر، رابطه‌ی میان خواهر و برادر همچون نوری کوچک در تاریکی می‌درخشد؛ نمادی از عشق، امید و ناتوانی انسان در برابر بی‌عدالتی. فیلم با ترکیبی از واقع‌گرایی تلخ و زیبایی بصری شاعرانه، تصویری فراموش نشدنی از قربانیان بی‌نام جنگ خلق می‌کند. هر تصویر، یادآور شکنندگی کودکی و سادگی از دست‌رفته است؛ تجربه‌ای که هم اشک می‌آورد و هم وجدان تماشاگر را به لرزه می‌اندازد. «مدفن کرم‌های شب‌تاب» نه صرفاً یک انیمیشن ضدجنگ، بلکه مرثیه‌ای انسانی برای همه‌ی کودکانی است که صدایشان در هیاهوی تاریخ گم شد؛ فیلمی که پس از پایان، سکوتی طولانی بر دل می‌نشانند.

کتاب

## فاجعه در چرنوبیل

«زمزمه‌های چرنوبیل» گزارشی تکان‌دهنده و انسانی از فاجعه‌ای است که فراتر از یک حادثه صنعتی، به زلزله‌ای در جان و وجدان بشر بدل شد. این کتاب، روایت رسمی پی‌فنی از انفجار نیروگاه هسته‌ای چرنوبیل نیست، بلکه بازتاب صداهای خاموش مردمی است که در دل فاجعه زیستند و از میان خاکستر و پرتو، خاطره ساختند. زنان، سربازان، پزشکان، مادران و آتش‌نشانان هر یک با صدایی ارزان صادق، از رنج، شوق و مرگ سخن می‌گویند. ساختار چندصدایی اثر، چهره‌های تازه از مستندنگاری ادبی ارائه می‌دهد؛ روایتی که در مرز میان تاریخ و ادبیات حرکت می‌کند و به حقیقتی فراتر از گزارش خشک وقایع می‌رسد. «زمزمه‌های چرنوبیل» آینه‌ای است در برابر قرن بیستم؛ هشدار از غرور تکنولوژیک بشر و یادآوری این واقعیت تلخ که پیشرفت، بی‌اخلاقی را توجیه نمی‌کند. کتابی که نه فقط خواننده، بلکه تجربه می‌شود و تا مدت‌ها در ذهن باقی می‌ماند.

## دولزست نامه



سال اول  
شماره اول  
آبان ۱۴۰۴

تحریریه: صادق وفايي، نادر سهرابی، محمد علی یزدانپار، آریا باقری

مدیرمسئول: مریم شوندی

سرمدیر: زینب فروزنده

مدیر هنری: رضا پیران

www.dozistagh.ir

با حمایت کانون اندیشه جوان

آدرس: خیابان وصال شیرازی، کوچه فرهنگی، پلاک ۱۹